



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱ / دی / ۱۳۹۸

موضوع کلی: نواهی

مصادف با: ۲۵ ربیع الثانی ۱۴۴۱

موضوع جزئی: اجتماع امر و نهی - مقدمه دهم - راه حل محقق نایینی برای تصحیح عمل عبادی

جلسه: ۴۷

سال یازدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم محقق نایینی به سه وجهی که محقق خراسانی برای تصحیح عمل عبادی بیان کردند ایراد گرفتند. ایشان فرمود: هیچ کدام از این وجوه و طرق نمی تواند مبنای حکم به صحت نماز در دار مغضوبه شود. ایشان طریق دیگری را برای تصحیح عمل عبادی ذکر کرده اند. (الان بحث در این نیست که آیا اجتماع امر و نهی جایز است یا خیر؟ این بحثی است که بعدا پیگیری می کنیم، فعلا بحث در ثمره است که آیا می توانیم بگوییم این نماز صحیح ام لا؟ پس این دو مسئله از هم جدا شود، ما فعلا در مقام بررسی جواز یا امتناع اجتماع امر و نهی نیستیم، فعلا می خواهیم ببینیم که این نماز که در دار مغضوبه خوانده شده صحیح است یا خیر؟)

راه حل محقق نایینی برای تصحیح عمل عبادی

ایشان چند مطلب را مقدماتا بیان می کند و سپس از این مقدمات برای تبیین نظر خودشان کمک می گیرد.

مطلب اول

این مطلب درباره مقولات عرضیه نه گانه است، مقولات عرضیه مثل وضع، این، متی، کیف، کم، جده و ... که در مقابل جوهر می باشند. ایشان می فرماید: این مقولات همه بسیط هستند و عاری از ترکیب، نه وضع نه این نه کم و نه کیف هیچ کدام مرکب نیستند، زیرا اگر ترکیب به دایره مقولات عرضیه راه پیدا کند معنایش این است که هر کدام از این ها یک ما به الامتیاز داشته باشند و یک ما به الاشتراک، با ما به الامتیاز از سایر مقولات جدا شوند و با ما به الاشتراک با سایر مقولات یکی شوند، به هر حال ترکیب در مقولات لازمهاش این است که حداقل این دو جزء در هر مقوله ای به وجود بیاید، مثل ترکیبی که در جواهر است، مثلا یک جوهری مثل انسان از جنس و فصل تشکیل شده است، در واقع جنس همان ما به الاشتراک این جوهر است با سایر جواهر و فصل ما به الامتیاز این جوهر از سایر جواهر است، پس اگر در مقولات ترکیب راه پیدا کند معنایش این است که ما به الاشتراک و ما به الامتیاز در هر یک از این مقولات وجود داشته باشد، معنای ما به الاشتراک این است که این نه مقوله همه در یک وجه و یک جهت با هم مشترک باشند، یعنی خود آن ما به الاشتراک خودش مقوله ای شود ما فوق همه این مقولات و الا ما به الاشتراک تحقق پیدا نمی کند، اگر مثلا این نه مقوله در یک جهت مشترک باشند معنایش این است که این یک جهت خودش یک مقوله ای است فوق این مقولات، مثل جنس انسان که مشترک بین انسان و بقر و غنم و کذا و کذا که خود حیوانیت می شود چیزی فوق همه این انواع، آنجا نیز همین است.

پس نتیجه این است که در مقولات ترکیب راه ندارد، اگر در مقولات ترکیب راه ندارد پس چگونه شما می‌گویید: المقولات علی تسعه، مقولات نه تا هستند، این نه تا همه مقوله هستند پس از هم جدا می‌باشند ولی در عین حال اشتراکی نیز بینشان هست که همه این‌ها را در مقابل جوهر قرار داده است و الا چه وجهی برای تمایز بین جوهر و عرض است؟

پس از یک طرف مقولات متعدد هستند، و در عین حال ترکیب هم در این مقولات راه ندارد، اما به هر حال ما به الاشتراک و ما به الامتیاز نیز دارند، چطور می‌شود از یک طرف شما می‌گویید: نمی‌توانند مرکب باشند، زیرا لازمه‌اش این است که ما به الاشتراک و ما به الامتیاز داشته باشند و این به معنای این است که مقوله‌ای فوق این مقولات باشد در حالیکه این چنین نیست، از طرف دیگر می‌گویید: این‌ها نه مقوله هستند که ضمن اینکه همه با هم عرض محسوب می‌شوند، اما در عین حال از هم جدا هستند؟ ایشان می‌فرماید: در اینها ما به الاشتراک عین ما به الامتیاز است. به عبارت دیگر اینها دارای دو جزء نیستند که یک جزئشان مشترک باشد و یک جزئشان ممتاز، نه اینها یک جزء دارند که هم مشترک با سایر مقولات است و در عین حال خود این ممتاز از سایر مقولات است که از این تعبیر می‌کنند به اینکه ما به الاشتراک در این‌ها عین ما به الامتیاز است. به تعبیر دیگر این‌ها ترکیب دارند ولی ترکیبشان اتحادی است نه انضمامی. به نظر ایشان ترکیب بین این دو ترکیب اتحادی است.

سوال

استاد: در تک تک مقولات می‌توانید بگویید.

سوال

استاد: مثلاً این خصوصیت را دارد که یحتاج فی وجوده الی الموضوع، همین المحتاج الی معروض، المحتاج الی موضوع، یعنی آنچه که در وجودش نیازمند معروض یا موضوع است، این یک حیثش است که می‌شود ما به الاشتراکش که همه معروضات نه گانه اینگونه هستند، در مقابل جوهر که لایحتاج فی وجوده الی الموضوع، پس ما به الاشتراک ما یحتاج الی موضوع، این ما یحتاج الی موضوع در «کم» به این نحو است که باید عارض بر عدد شود، در «کیف» باید عارض بر یک چیزی مثل نفس شود.

سوال

استاد: ما الان تصویر سخن محقق نایینی را بیان می‌کنیم. نهایت شما می‌خواهید بگویید: این حرف قابل قبول نیست. ولی اصل تصویر ایشان را می‌خواهیم بیان کنیم.

ایشان می‌گوید: ما به الاشتراک عین ما به الافتراق است. یعنی همین نیازمندی به موضوع جدا از مثلاً خود عدد نیست، اصلاً عدد یعنی چیزی که باید با آن امور شمارش شود و این احتیاج به معدود نیز دارد، ایشان می‌گوید: حیث نیازمندی به موضوع با حیث معدود و عروض بر معدود اصلاً قابل تفکیک نیست، یک حقیقت است، اینطور نیست که جزیی داشته باشیم ولو عقلی به نام الاحتیاج الی موضوع، یک جزء عقلی نیز داشته باشیم به نام الاحتیاج الی المعدود، یعنی حیث معروض بودن را با حیث معدود بودن از هم جدا کنیم، می‌گوید: حقیقتش یک چیز است، لذا تعبیر ترکیب اتحادی می‌کند، می‌گوید: ترکیب است ولی ترکیب اتحادی است نه انضمامی که دو جزء به هم ضمیمه شده باشند و حقیقت مقوله را تشکیل داده باشند.

حال اینکه این سخن درست است یا خیر بحث دیگری است.

خلاصه اینکه ایشان در مقدمه اول می‌گویند: مقولات نه گانه همه اینچنین هستند هم ما به الاشتراک دارند و هم ما به الامتیاز (ولی نه اینکه دو جزء در آن به هم ضمیمه شده باشند) ولی در این‌ها ما به الامتیاز عین ما به الاشتراک است و ترکیب آنها یک ترکیب اتحادی است نه انضمامی.

مطلب دوم

هر یک از این مقولات دارای حرکت می‌باشند و حرکت در هر یک از این مقولات عین آن مقوله است، یعنی نه ذاتی آن است نه عرضی آن، اصلا عین مقوله است، زیرا اگر حرکت عین آن مقوله نباشد تالی فاسد دارد. اگر حرکت عین مقوله نباشد یکی از این دو احتمال داده می‌شود که هیچ کدام قابل قبول نیست، یا باید حرکت که در همه مقولات هست جزء هر مقوله باشد یا به عنوان امری عارض بر مقوله باشد، (عینیت مدعای ایشان است و نفی ذاتی بودن به معنای جزئی از ذات و عرضی بودن).

ایشان می‌گویند: اگر بخواهیم حرکت را جزء ذات مقوله بدانیم لازمه‌اش این است که همه مقولات در این جزء اشتراک داشته باشند و این نتیجه‌اش این است که فوق همه این مقولات یک مقوله‌ای به نام حرکت باشد. وقتی کسی ادعا کند همه اینها در جزئی به نام حرکت، (جزء ذاتی) اشتراک دارند معنایش این است که عنوان حرکت یا مقوله حرکت خودش فوق این مقولات است، مثل اینکه شما می‌گویید: بقر و غنم و انسان در یک جزء ذاتی به نام حیوان با هم مشترکند، بله مشترکند اما همه اینها تحت عنوانی فوق اینها است که عبارت است از حیوان. ایشان می‌گویند: این‌جا اینطور نیست، حرکت جزئی از ذات مقولات نیست، زیرا نتیجه‌اش این است که اگر این‌ها دارای چنین جزئی باشند لازمه‌اش این است که فوق همه این مقولات، مقوله‌ای به نام حرکت وجود داشته باشد و این مطلبی است که در مقدمه اول آن را نفی کردیم و گفتیم مقولات نه گانه فوقشان مقوله دیگر وجود ندارد. پس نمی‌تواند حرکت جزئی از ذات مقولات باشد.

حال اگر جزئی از ذات مقولات نیست، چرا به عنوان یک امری که بر این مقولات عارض شده در نظر گرفته نشود؟ ایشان می‌گویند: اگر حرکت به عنوان عرض در نظر گرفته شود که بر این مقولات عارض شده است، تالی فاسد دیگری دارد، لازمه‌اش این است که خود این مقولات که عرضند معروض یک شیء دیگر قرار بگیرند، آنوقت چطور می‌شود چیزی ضمن اینکه خودش نیازمند معروض است و احتیاج به موضوع دارد تا وجود پیدا کند در عین حال خودش معروض یک شیء دیگر باشد. این معنایش این است که چیزی هم عرض باشد و هم جوهر. اساسا عرض یعنی چیزی که یحتاج الی الموضوع، ما یتقوم بالموضوع، چیزی که تحقق و قوامش بواسطه موضوع است. مثل رنگی که روی دیوار است، تا دیوار نباشد اصلا رنگ معنا ندارد. حال چیزی که خودش نیازمند عرض و موضوع است قطعا نمی‌تواند معروض شود برای عروض یک شیء دیگر، چون لازمه‌اش این است که هم عرض باشد و هم جوهر.

پس نتیجه این است که حرکت در هر یک از این مقولات عین آن مقوله است نه جزئی از آن مقوله و نه عارض بر آن مقوله. عنایت بفرمایید که حرکتی که اینجا گفته می‌شود، منظور حرکت در مقابل سکون نیست بلکه منظور حرکت در این مقولات یعنی استمرار و دوام مثلا می‌گوییم این دیوار سفید است، عرض وضع، عرض کم، و عرض کیف، تا زمانی که این سفیدی روی دیوار وجود دارد، می‌گوییم این عرض وجود دارد و حرکت هم دارد، یعنی باقی است و استمرار دارد (ولو اینکه گاهی ساکن باشد).

این دو مطلب عمده مطالبی است که توسط محقق نایینی در مسئله نماز در دار غصبی مورد استفاده قرار گرفته است. ایشان می‌گویند نماز از مقوله وضع است، البته اینکه می‌گوییم مقوله وضع، یعنی یک هیئت خاص و حرکات و سکانات خاص، بالاخره رکوع، این حالتی که انسان پیدا می‌کند یک وضع است، یک حالتی است برای انسان، سجود همینطور و قیام همینطور، اینها در واقع باعث می‌شوند که بگوییم نماز از مقوله وضع است، غصب از مقوله این است، زیرا غصب یعنی اینکه ما در مکانی که متعلق به خودمان نیست حضور داشته باشیم، حال یا حضور پیدا کنیم و بایستیم یا بنشینیم، این می‌شود تصرف، پس نماز از مقوله وضع است و غصب از مقوله این است، (عنایت داشته باشید که نماز یک مقوله است و مقوله‌ای است که ترکیب در آن راه ندارد و بسیط است، غصب هم همینطور، یعنی یک مقوله‌ای است که ترکیب انضمامی در آن وجود ندارد) حال نماز به عنوان یک مقوله دارای حرکت است و غصب نیز به عنوان یک مقوله دارای حرکت است، هر دو حرکت دارند، اگر نماز از مقوله وضع باشد، حرکت نمازی از مقوله وضع می‌شود، اگر غصب هم از مقوله این باشد حرکت غصبی نیز از مقوله این است، حرکت نمازی که می‌گوییم منظور فقط آن حالت‌هایی که انسان در آن حرکت می‌کند نیست، حرکت نمازی یعنی آن استمرار، از وقتی که تکبیر می‌گوید تا وقتی که سلام می‌دهد ولو در مواقع و مواضعی ساکن هم باشد و هیچ حرکتی هم نداشته باشد. در مورد غصب هم همینطور است، کسی که می‌رود در یک زمین و خانه غصبی می‌ایستد، غصب به عنوان مقوله این دارای حرکت است، بنابراین حرکتش هم از همین مقوله است. حرکت غصبی یعنی بودن در این مکان تا هر زمانی که هست، ولو اینکه هیچ حرکتی نداشته باشد. همینطور بیاید و برود وسط زمین و پلک هم نزند، این حرکت غصبی محسوب می‌شود، ولو به حسب ظاهر سکون دارد و تحرک و حرکت ندارد.

نتیجه

نماز از مقوله وضع است و غصب از مقوله این و حرکت صلاتی نیز عین مقوله وضع است. حرکت غصبی نیز عین مقوله این است. زیرا گفتیم حرکت نه جزء ذاتی مقوله است و نه عارض بر مقوله است. اگر این دو حقیقت یعنی نماز و غصب از دو مقوله جدا باشند حرکاتشان نیز از دو مقوله جدا می‌باشند، لذا حرکت نمازی خودش از مقوله وضع است و حرکت غصبی خودش از مقوله این است اگر دو حقیقت شد یعنی بین حرکت صلاتی و غصبی مغایرت ایجاد شد، این جا لازمه تغایر و عدم اتحاد این دو مقوله این است که نماز در دار غصبی صحیح باشد، (البته بر مبنای جواز اجتماع، زیرا ممکن است کسی بگوید بنا بر قول به امتناع نمی‌توانیم این حرف را بزنیم) محقق نایینی می‌گوید: بر مبنای جواز اجتماع خود این مقوله وضع یعنی حرکت نمازی که در مقوله وضع قرار گرفته است برای مولا محبوب است و این عمل صلاحیت مقربیت دارد و همه آثاری که بر نماز مترتب می‌شود بر این نیز مترتب می‌شود، مقوله این نیز که عنوان غصب پیدا کرده و حرکات غصبی شکل گرفته است، اینجا نیز آثار خودش بر آن مترتب می‌شود، دو تا مقوله، حرکت صلاتی خودش یک مقوله است و حرکت غصبی خودش یک مقوله دیگر است، اگر اینجا دو مقوله جدا گانه شدند حرکت صلاتی فی نفسه می‌تواند مقرب باشد، حرکت غصبی آثار خودش را دارد، می‌تواند مبعذ باشد، بنابراین به دلیل مغایرت کامل این دو مقوله هر کدام می‌تواند منشأ آثار مربوط به خودش باشد. این نماز به عنوان یک حرکت کاملاً مستقل (و بر فرض اینکه بین مقولات اتحادی در کار نیست) چه مانعی دارد از اینکه در این مقام صحیح باشد؟ چه مشکلی وجود دارد؟ عبد نماز خوانده است،

این نماز خودش یک مقوله‌ای بوده و مجموع حرکت نماز نیز مغایر با حرکت غضبی است، اصلاً دو مقوله هستند و لذا می‌تواند صحیح باشد.^۱

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ فوائد الاصول، ج ۱، ص ۴۲۴ الی ۴۲۹.